روحانیت دیگر به آن جای‌گاهِ قبل از حکومتِ اسلامی باز نخواهد گشت

گفت‌وگو با کاظم کردوانی، جامعه‌شناس و پژوهشگرِ سیاسی و اجتماعی*



آسو. محمد حیدری: با ساده‌ترین و در واقع سخت‌ترین سوال شروع کنیم. وقتی به طبقه یا گروه روحانی در ایران اشاره می‌کنیم از چه چیزی صحبت می‌کنیم؟ چه کسی می‌تواند روحانی باشد؟ یک نفر چه خصوصیاتی باید داشته باشد که او را عضوی از روحانیون بدانیم؟ آیا منابع اقتصادی یا منافع سیاسی مشترک دارند یا مبانی ایدئولوژیک آنها است که این گروه را مجزا می‌کند؟ چگونه می‌شود به کسی گفت که روحانی است؟

به نظر من این «دانشواژه» (terme) یکی از مهم‌ترین موضوع‌هاست. تنها یک اصطلاح یا دانشواژه‌ای نیست چون صدها دانشواژه‌یِ دیگر که بسیاری با بی‌دقتی یا نوعی «شلختگی» به‌کار می‌برند. چون کاربردِ اصطلاحِ نادرستِ «روحانیت» پی‌آمدهایِ اجتماعی، سیاسی، فرهنگی –

فکریِ مشخصی (به‌خصوص در روزگار ما) دارد. و در پهنه‌یِ واژگانیِ علوم انسانی و اجتماعی سبب اغتشاش فکری بیشتری می‌شود. من سال‌هاست که از به‌کاربردنِ این دانشواژه برای قشرِ آخوند، ملا، شیخ، عالم دینی یا متولیان رسمی دین در ایران پرهیز می‌کنم. نه ازسرِ مخالفت یا کوچک شمردن یا … بلکه براساسِ تاریخ اسلام و شیعه (درحدی‌که اطلاع دارم) و واقعیت زندگی و گذرانِ ساکنانِ این قشر معتقد هستم که ما در اسلام و به‌خصوص در اسلامِ شیعی چیزی به‌عنوانِ «روحانیت» نداریم. نمونه‌ای بیاورم از یکی از متفکرانِ اسلامیِ موردِ قبولِ حکومتِ امروزِ ایران، آقای مطهری. مرتضی مطهری در سلسله گفتارهایی که حدود سال 1347 در حسینیه‌یِ ارشاد درباره‌یِ «جایگاه علم و علما در اندیشه اسلام» دارد ازجمله می‌گوید: «حتی اسلام برای علمایِ دینی اسم و عنوان خاصی انتخاب نکرده است. … آن جوری‌که من فکر می‌کنم تا قرن چهارم هجری و شاید اوایل قرن پنجم است تا چهار قرن پس از پیدایش اسلام ما یک نفرِ عالم دینی نداریم که یک اسم مخصوصی برای او گذاشته باشند، مثلاً کلمه‌یِ «شیخ» به او اطلاق کرده باشند. فقط از قرن چهارم و پنجم است که می‌بینیم در میان علما و فلاسفه و بزرگان کلمه «شیخ» بر اکابر علما اطلاق می‌شده است. … در زمان صفویه بود که این القاب پیدا شد. … لفظ «روحانی» که خیلی جدیدالولاده است، معاصر است با خودمان یعنی با نسل ما. شما در شصت، هفتاد سال پیش یعنی قبل از مشروطه یکجا پیدا نمی‌کنید که به علمای دین روحانیون گفته باشند. این اقتباس از مسیحیت است. مسیحی‌ها روی حساب این‌که در نظر آنها روح از تن، آخرت از دنیا، معنی از ظاهر جداست و عالم دینی باید به‌اصطلاح تارک‌دنیا باشد به علمای خودشان می‌گفتند روحانیون و بعد هم این اصطلاح در ایران ما شایع شد. اسلام جزو کارهایی که نکرده است یکی این است که برای علمای دین اسم مخصوص انتخاب نکرده است، همچنان‌که لباس مخصوص هم انتخاب نکرده است.»[1] لقب‌هایی نظیرِ آیت‌الله و آیت‌الله‌العظمی و … و سلسه‌بندیِ رتبه‌ای و لقبیِ آخوندی خیلی جدید است.

اینها لقب‌هایی است که آقایان خودشان به خود داده‌اند. مثلاً برای نخستین بار برای حاج ابوالحسن اصفهانی مرجعِ بزرگِ شیعه لقبِ آیت‌الله‌العظمی را به‌کار بردند. در نتیجه ما در سنتِ شیعه چنین عنوان‌ها و لقب‌هایی نداشتیم. لقبِ تمام فقیهان بزرگ شیعه یا شیخ است یا آخوند وامثال آن، مثلِ شیخ انصاری، شیخ صدوق، آخوند خراسانی. اصطلاحِ روحانیت هم دانشواژه‌یِ نادرستِ جدیدی است که در همین دهه‌هایِ نزدیک ساخته شده است. ما چیزی به اسم روحانی یا روحانیت در شیعه نداریم.

- متوجه متاخر بودن عبارت و واژه روحانیت و القاب جدید آنها هستم. اما بالاخره آیا این طبقه با اسمی دیگر وجود نداشت؟ منظورم این طبقه‌ای است که امروز به اسم روحانی شناخته می‌شوند، و قبل از آن شاید به اسم عالمان دینی یا به عنوانی دیگر مثل واعظان دینی شناخته می‌شدند. آیا شما می‌فرمایید که شکل‌گیری این طبقه هم متاخر است و قبل از اینکه عبارت و واژه روحانی به آنها اطلاق شود قبل از آن چنین طبقه‌ای وجود نداشت؟

بعد از اسلام مذهب حاکم در ایران مذهب اهل سنت بود. شیعه تا قرن‌ها در اقلیت بود. غلبه‌یِ شیعه از دوران صفویه آن‌هم به ضربِ شمشیر است. البته پیش از آن هم فقیهان و عالمان شیعی داریم اما نه به این گستردگی.

برخلافِ اهل سنت که امام نداشتند و فقیه و عالم و قاضی یا قاضی‌القضات و … داشتند، شیعه تا زمانی که امامانِ شیعی حاضر بودند اصلاً چیزی از این دست نداشتند. بعد از قرن چهارم هجری است که پدیده‌ای که امروز اسم آن را آخوند یا متولیان رسمیِ دین می‌گذاریم پیدا می‌شود. آن‌طور که از تاریخ شیعه‌یِ امامیه برمی‌آید پس از امام یازدهم به چهارده دسته یا شعبه تقسیم شدند که تنها یک اقلیت از میانِ این چهارده فرقه یا شعبه به امامِ دوازدهم و مهدیِ باور داشتند. از آخرهایِ قرن چهارم است که این قشری که بعداً هم بارها تغییر شکل داد، آرام‌آرام شروع به شکل‌گرفتن کرد. اینها پراکنده بودند و سازماندهی‌ای نداشتند. ازیک‌بُعد می‌توان از سه فرقه‌یِ مهم در شیعه نام بُرد. یکی زیدیه که نماینده‌یِ تشیعِ سیاسی بودند، دیگری اسماعیلیه که بیشتر تشیعِ اجتماعی هستند و بالاخره شیعه‌یِ امامیه که پیکره‌یِ اصلی تشیع شدند. آخوندها یا ملایان یا فقیهان یا … اینان تا دوران صفویه به این‌صورتِ امروزی وجود نداشتند. البته فقیهان یا عالمانِ دینی شیعه بودند اما، نه با این شکل‌وشمایل و سلسله‌بندیِ رتبه‌ای و لقبی.

- پس در واقع یک طبقه بزرگ نبودند. چون الان می‌بینیم که هزاران طلبه دینی وجود دارد که خیلی‌هاشان حتی فقه نمی‌دانند.

نخستین شکل‌گیریِ آنها از دوران صفویه است. چون حکومتِ ایران شیعی شد و اینها مجتهد بزرگ نداشتند، برایِ تبلیغات شیعه رفتند از جبل‌عامل در سوریه و همین‌طور از بحرین مجتهدِ شیعه آوردند.

بزرگ‌ترین آنها هم کرکی بود. اسم کامل‌اش شیخ علی‌بن‌حسین کرکی العاملی محقق ثانی است. او موثرترین فرد بود. تاجایی‌که نقل است شاه طهماسب صفوی به کرکی می‌گوید که شما را بیش از خودم مستحق پادشاهی می‌دانم چون شما نایبِ امام‌اید. سلسه‌یِ صفویه در نخستین سال‌هایِ قرن دهم هجری (907هجری برابر با 880 خورشیدی و 1501 میلادی) تشکیل شد و به‌مدت 235 سال بر ایران فرمانروایی کردند.

- با قدرت گرفتن عالمان و فقیهان شیعی در دوره صفویه، یک سنت تکفیر و تفسیق گروهی هم ساخته شد و دگراندیشانی مثل صوفیه و باطنیان تکفیر شدند. آیا قبل از آن هم چنین پدیده‌ای وجود داشت؟

سابقه‌یِ تکفیر در اسلام و استفاده از آن ازسویِ فقیهان و شیخان بحث مهمی است. تکفیر در زمانِ خودِ پیامبر اسلام شروع شد. من شما را به «پایگاهِ اطلاع‌رسانی حوزه» ارجاع می‌دهم که دراین‌خصوص می‌گوید: «سابقه تکفیر به صدر اسلام باز می‌گردد. اولین مورد در زمان رسول خدا بود که ولیدبن عقبه، بنی‌المصطلق را به کفر و ارتداد متهم کرد و آیه شریفه «ان جائکم فاسق بنبأ فتبینوا» در تکذیب وی نازل شد». در زمانِ نخستین خلیفه‌یِ مسلمانان عده‌ای به علتِ ندادن زکات یا مخالفت با دستگاهِ خلافتِ وی ازسویِ خلیفه کافر و خارجِ دین خوانده شدند که جنگ‌هایِ «ردّه» از پی‌آمدهایِ آن بود. «خوارج» نیز براساسِ تکفیر چهارمین خلیفه‌یِ مسلمانان را به قتل رساندند. هم‌چنین می‌توان از نسبت دادنِ کفر به شخص یا گروه به مصداق‌هایی در قرآن رجوع کرد ازجمله در آیه‌هایِ 17و72 و73 در سوره‌یِ مائده و آیه‌یِ 102 در سوره‌ی بقره. درحقیقت همان‌طورکه بسیاری از مورخانِ مسلمان و اسلام‌شناسانِ بزرگ نیز یادآوری کرده اند تکفیر از نخستین سال‌هایِ تاریخ اسلام با اسلام عجین شد و در تمامِ طولِ تاریخ اسلام با فرازونشیب‌ها و با شدت‌گرفتن‌ها و کاسته شدن از شدت تا به امروز ادامه دارد و در طولِ تاریخ چون حربه‌ای کارآمد و بنیان‌برانداز برای حذفِ مخالفان علیه آزادیِ فکر و آزاداندیشی و آزاداندیشان به کار گرفته شده است (از فارابی و بوعلی سینا و شهاب‌الدین حکیم مقتول تا خواجه نصیر طوسی و تا صدرالمتألهین شیرازی و تا محمد اقبال پاکستانی و تا قتل‌های زنجیره‌ای در ایران و صدور حکم ارتداد برای نویسندگان ایران تا تکفیری‌هایِ امروز دنیای اهل سنت و…) پس قبل از صفویه هم وجود دارد. میانِ فقیهانِ اسلامی سنتی وجود داشت که مخالفانِ فکری را تکفیر می‌کردند. مثلِ امام غزالی که حکمِ تکفیر می داد. پس تکفیر

از شکل‌گیریِ اولیه با اسلام همراه است. شاید یادآوریِ تکفیرِ یغمایِ جندقی و «توبه»یِ او و آن شعرِ زیبایی که دراین‌خصوص سروده است بد نباشد که ازجمله در این شعر می‌گوید: ز شیخ شهر جان بُردم به تزویرِ مسلمانی / مدارا گر به این کافر نمی‌کردم چه می‌کردم/

- البته این سابقه در بین اهل سنت است. بعد از مرگ پیغمبر، ماجرای اهل رده را داریم و یک عده از قبیله‌هایی که تن به تغییر ندادند، کشتار شدند. بعد از آن هم که سال ها تکفیر علیه صوفیان و باطنیان و قرمطیان و اسماعیلیان و «بد دینان» جریان دارد. اما من منظورم سابقه تکفیر گروهی در میان شیعه است. شیعه خود قربانی تکفیر بود در تمام این دوران، اما به محض کسب قدرت، دست به تکفیر زد.

غلبه‌یِ شیعه با کمکِ صوفیه بود و شاهِ اولِ صفوی خودش را جزو صوفیان می‌دانست. ولی به‌هرجهت وقتی که آخوندها می‌آیند و درکنارِ پادشاه می‌نشینند و قدرت زیادی به‌دست‌می‌آورند، از حربه‌یِ تکفیر بسیار استفاده می‌کنند. این حربه هم علیه‌یِ مخالفان شاه بود و هم کسانی که به‌قولِ خودشان یک نوع بدعت آورده بودند.

- بین صفویه و قاجار یک دوره کوتاهی است که در آن روحانیون نقش جدی ندارند و بعد دوباره با آمدن قاجار روحانیت نقش جدی پیدا می‌کند. چرا این اتفاق می‌افتد؟ چرا بعد از صفویه دوباره حکومت قاجار این ضرورت را می‌بیند که برگردد و از نفوذ روحانیت استفاده کند؟ یا اینکه ناچار تن به نفوذش می‌دهد؟

یکی از مهم‌ترین کارهایی که نادرشاه انجام داد گردهم‌آیی بزرگِ دشت مغان بود. نادر تمام عالمانِ دینی شیعه و سنی را جمع کرد و گفت بنشینید با یکدیگر حرف بزنید تا اختلاف‌ها حل شود. نادر در پیِ این بود که اختلاف میانِ شیعه وسنی را از بین بِبَرد، چون خودش فردی مذهبی نبود. او گفت ما بر سر سه موضوعِ اساسی میانِ سنی و شیعه اشتراک داریم. یکی قرآن، دیگری پیامبر و آخری سنت. در گردهم‌آیی مغان عالمانِ شیعه و سنی هم پذیرفتند و به خواست نادر گردن‌گذاشتند. این ماجرا در تاریخِ سه جلدیِ «عالم‌آرایِ نادری» به‌تفصیل آمده است.

به‌هرجهت جامعه‌یِ ایران به‌ضربِ شمشیرِ صفویه که شیعه بودند (ما در اینجا به سخنانی که دراین‌خصوص مطرح است نمی‌خواهیم بپردازیم) و

بیش از دویست و سی سال حکومت کردند، شیعه شده بود. البته شیعیان قبل از آن دوره هم در جاهایِ دیگری از ایران بودند. مثلاً آل بویه هم شیعه بود و این‌طور نیست که تنها صفویه آمد و همه ایران را شیعه کرد. پیش از صفویه منطقه‌هایی از ایران منطقه‌هایِ شیعی هستند اما، به‌هرحال تشیع به‌عنوانِ دین مسلط نبود. زمانِ حکومت آقامحمدخان قاجار این موضوع خیلی مهم نبود. اما از دوره‌یِ فتحعلی شاه قاجار آرام آرام آخوندها دوباره قدرت گرفتند. حتی در جنگ ایران و روس یک پایِ بزرگِ ماجرا عالمان و فقیهان دینی بودند. امروز می‌توان راجع به پی‌آمدهایِ منفیِ دخالتِ آخوندها در جنگ ایران و روس که حتی فتوایِ جنگ دادند صحبت کنیم. بعد دوران محمدشاه است که میانه‌یِ خوشی با آخوندها نداشت و صدراعظم‌اش میرزا آقاسی تربیتِ درویشی داشت. دورانِ محمدشاه دورانی است که آخوندها قدرتِ دوران فتحعلی‌شاه را ندارند. حتی برخی از کسانی که در دورانِ فتحعلی‌شاه لعن و به نوعی تکفیر شده بودند در دوران محمدشاه به مقام‌هایِ حکومتی رسیدند و در نتیجه درویشان قدرت گرفتند. حتی بابیان هم در دوران محمدشاه است که رشد می‌کنند و در ایران گسترش می‌یابند و به یک حرکتِ بزرگِ اجتماعی تبدیل می‌شوند. اگر بخواهم از اصطلاح خانم ناطق استفاده کنم باید بگویم که هم در دوران فتحعلی‌شاه و هم در دوره‌یِ محمدشاه، دستگاهِ آخوندها دستگاهی است که هنوز در پراکندگی است و به‌عنوانِ یک دستگاهِ منسجم وجود ندارد. البته در دورانِ فتحعلی‌شاه ملایان خیلی قدرت داشتند و در دورانِ محمدشاه قدرت‌شان کم شد. اما، از دورانِ ناصری به بعد آخوندها هرچه بیشتر قدرت می‌گیرند و یکی از علت‌هایِ شاید ناخواسته‌ای که موجبِ افزایشِ قدرتِ آخوندها در دورانِ ناصری شد شکست بابیان از نیروهایِ دولتی است. بابیان یک نهضت بزرگِ اجتماعی بودند و خیلی‌ها به آنان پیوستند. جریان‌هایِ رادیکال و تندرو هم در میان آنها بودند که حتی عده‌ای از آنها خواستند ناصرالدین‌شاه را بکشند. امیرکبیر هم برای حفظ سلطنت و شاهی که جوان بود سرکوب بابیان را پیش برد (که البته در اینجا قصدمان دفاع از کشتار بابیان به‌دستِ امیرکبیر نیست) و شکست بابیان به‌طور ناخواسته باعث برآمدنِ بسیار وسیعِ ملایان شد. ازطرفِ‌دیگر اینها به جرگه‌یِ سیاست و قدرت کشیده شدند و به حوزه‌یِ اقتصاد وارد شدند. تا پیش از این دوران بازار به این وسعت زیرِ سلطه‌ی آخوندها نبود. بعد از آن ارتباطِ خیلی تنگاتنگی میان آخوندها و بازار به‌وجود آمد و بعد هم آخوندها به یک عده لوطیان و چماقدارها تکیه کردند که نمونه‌اش را در دوره‌یِ مشروطیت و در مورد دارودسته‌هایی که دوروبَرِ شیخ‌فضل‌الله نوری بودند می‌بینیم. این نمونه‌یِ آشکاری

است که نشان می‌دهد آخوندها چگونه به نیروهایِ بزن‌بهادر و یک عده لوطی و چماقدار تکیه می‌کردند. در دورانِ ناصری آخوندها به نوعی از مرجعیتِ دینی همراه با قدرت سیاسی و امکان‌هایِ بسیار گسترده‌یِ اقتصادی (دراثرِ وصل شدن به بازار و تکیه به دارودسته‌های چوب‌زن و چماقدار و لوطی) تبدیل شدند.

مثلاً آخوندی مثل شفتی در اصفهان نمونه‌یِ کاملی از این دگردیسی است. شفتی ملایی بود که سَرِ درس از شدت گرسنگی از هوش می‌رفت. چنین آدمی وقتی برگشت ایران آرام‌آرام رشد کرد و به ثروتی رسید که به ظل‌السلطان قرض می‌داد. شفتی یکی از سفاک‌ترین اخوندهایِ دوران است که اگر به کسی حکم می‌داد که باید تعزیر شود به شیوه‌هایِ گوناگون او را وادار می‌کرد تا آن گناهی که شفتی به او منتسب کرده بود اقرار کند. می‌گفت که من برای تو پیش پیامبر اکرم شفاعت می‌کنم و با شیوه‌هایِ گوناگون از او اعتراف می‌گرفت و بعد حکم قتل او را صادر می‌کرد و خودش گردن می‌زد و بعد بر جنازه‌یِ او می‌ایستاد و گریه می‌کرد و نماز می‌خواند! در نمونه‌یِ دیگر، ماجراهای آقا نجفی در اصفهان و دعواها و درگیری‌هایِ ملکی و پولی‌اش با ضل‌السلطان مشهور است. آخوندهایی ازاین‌نوع در دورانِ ناصری و به‌خصوص در دوران آخرِ ناصری با بازار عجین شدند و زمین‌دار شدند و در کنارِ شاهان از قدرت سیاسی برخوردار شدند.

نهادِ دین درکنارِ نظام پادشاهی دو چیز لازم و ملزوم همدیگر در ایران بوده‌اند. دین از پادشاه حمایت می‌کرد پادشاه از دین و به اتکایِ این دو نیرو که حتی پیش از حمله عرب‌ها هم هست حکومت شکل می‌گرفت. یکی از تئوری‌هایِ امام غزالی این است که امورِ دنیوی در دست پادشاه است و امورِ معنوی به عهده‌یِ عالمان. پیش از صفویه هم ما حکومت‌هایی با مذهبِ رسمی (در همان حدی که می‌توان برای آن روزگار تصور کرد) در ایران داریم.

- با قدرت گرفتن روحانیون در دوره قاجار آنها بیش از گذشته به یک نیروی موثر در ایران تبدیل می‌شوند و دیگر نه به عنوان شریک شاه بلکه رقیب سلطنت هستند. آیا می‌شود گفت که سیاسی شدن دین از همینجا ظهور می‌کند؟

این اسلام سیاسی که امروز می‌گویند با آنچه در گذشته بود فرق می‌کند. البته یکی از مهم‌ترین مسئله‌هایِ اسلام از روز نخست موضوعِ «حکومت» بود. یعنی برخلافِ مسیحیت که در چهار قرن اول از سیاست گریزان بود تا کنستانتین می‌آید و امپراطوریِ روم را در اختیارِ

کلیسا قرار می‌دهد و از کلیسا می‌خواهد که مملکت را اداره کند. در چهار قرنِ نخستِ ظهورِ مسیحیت آنها از سیاست گریزان بودند و با اکراه پذیرفتند نقشِ سیاسی به‌عهده بگیرند. اما، در مورد اسلام این‌طور نیست. اسلام در اولین فرصت شروع می‌کند به حکومت تشکیل دادن و از دورانِ عمر هم کشورگشایی اسلام شروع می‌شود. به‌این‌معنی «مسئله‌یِ حکومت» از روز نخست یکی از بزرگ‌ترین مجادله‌هایِ فکری میانِ مجتهدان و فقیهانِ اسلامی بود. از روزهایِ نخست رابطه‌یِ حکومت و خلیفه با خدا یک مسئله است و از آخرهایِ قرن دوم است که فقیهانِ بسیاری شروع کرده‌اند به پرداختن به رابطه‌یِ میانِ دین و حکومت و اینکه کسی که همین حالا رئیس حکومت است چه رابطه‌ای با خدا دارد. بزرگ‌ترین فقیهانِ اسلام و اشعری مسئله‌یِ حکومت را مطرح کردند. فقیهان مالکی و حنبلی و همه‌یِ اینها بحث‌هایی داشتند که کسی که رئیس حکومت می‌شود چه رابطه‌ای با خدا دارد و آیا برگزیده‌یِ خدا هست یا نه؟ حتی میانِ فیلسوفان از فارابی تا ابن‌رشد این مسئله مطرح بود. بحث حکومت و اینکه کسی که مملکت را اداره می‌کند از لحاظِ دینی چه جای‌گاهی دارد یکی از بحث‌هایِ همیشگیِ فقیهانِ و عالمانِ و مجتهدانِ بزرگِ دینیِ اسلام بوده است.

- می‌رسیم به دوره قاجار و اینکه عده‌ای از روحانیون شیعه می‌خواستند که قوانین شریعت را برقرار و اجرا کنند. البته اختلاف در میان علمای دینی و روحانیون قبل از مشروطه وجود دارد و در انقلاب مشروطه، نیز دوپاره می‌شوند. پیش از مشروطه، حتی اگر شیخیه را یک جنبش فرعی د ببینیم، قبل از آن کشمکشی بزرگ بین اخباریان و اصولیان بوده است. سوال این است که انقلاب مشروطه چه تاثیری روی اختلافات روحانیون گذاشت؟ چطور شد که عده‌ای از آن حمایت کردند و عده‌ای به شدت مخالف بودند؟ آیا اختلاف در منافع مالی و اقتصادی موجب چنین پدیده‌ای بود یا اینکه اختلاف جدی فکری و ایدئولوژیک هم وجود داشت؟

هر دو بود. خودِ این شیخیه جریانِ بسیار بزرگی است. نخستین جدایی و بُرِش بزرگ در میانِ شیعه در این دوران با موضوعِ شیخیه و برآمدنِ بابیان شکل گرفت. خیلی حرکت بزرگی بود و بی‌جهت نبود و نیست که (از نگاهِ منافع و جای‌گاهِ خود) هنوز ملایان و آخوندها با این جریان مشکل دارند و آنها را سرکوب می‌کنند. من واژه‌هایِ ملایان و آخوندها را در معنایِ تحقیری به کار نمی‌برم بلکه برای اینکه از واژه‌یِ روحانیت پرهیز کنم آن را می‌گویم. چنان‌چه کسروی و دیگران

در آن دوره کمتر از واژه‌های روحانی استفاده می‌کنند. خودِ آخوندها هم همین‌طور بودند.

به‌هرجهت اگر به تمام کشورهای اسلامی آن روزگار تا به امروز نگاه کنیم ایران تنها کشور شیعه است. درنتیجه برایِ متولیانِ رسمیِ دینِ شیعیان حیاتی بود که در تنها کشوری که مذهبِ اصلی آن شیعه است این موقعیتِ خود را حفظ کنند. یک بخش از حفظ این موقعیت هم برمی‌گشت به اینکه اینها بتوانند از بزرگی و سالاریِ اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، حقوقی خود حفاظت کنند. یک بخش این بود که از لحاظِ مادی امکان‌ها و امتیازهایی مثل خمس و سهم امام بگیرند و دادگاه‌هایِ شرعی را در اختیار داشته باشند. حتی آدمی مثلِ ملاکاظم خراسانی در بحثِ عدلیه معتقد بود که بخشِ شرعی «در دستِ علما» ست و بخش عرفی‌اش دستِ دولت است و دولت حقِ دخالت در بخشِ شرعی ندارد. می‌بینید عالم بزرگی که این روزها برای خیلی‌ها به‌اصطلاح در «بورس» است هیچ موافقتی با دستگاهِ دادگستریِ عرفی و بیرون از حیطه‌یِ آخوندها نداشته است. درنتیجه از دورانِ ناصری اینها به یک قشر کم‌وبیش منسجم و قشر ممتازِ جامعه تبدیل شده بودند که حتی تجارت را زیر کنترل گرفته بودند. تمام تاجرانِ بزرگ و بازار باید خمس و زکات می‌دادند و رضایتِ آقایان را جلب می‌کردند.

مثلاً در دورانِ ناصری، کشیدن اولین خط راه‌آهن میان تهران و شاه‌عبدالعظیم با مخالفت این عالمانِ دینی روبه‌رو شد تااینکه رفتند و به عالمان بزرگ و مجتهدان در واقع رشوه‌ای دادند و بعد هم گفتند که این خطِ آهن برای زیارت است و … تا بالاخره آنها هم رضایت دادند. یعنی حتی اقدام‌هایِ دولت هم باید تأییدِ عالمانِ دینی را می‌داشت.

یا آنچه در دوران ناصرالدین شاه در واقعه‌یِ رژی اتفاق افتاد که موضوعِ کوچکی نبود و طوری شد که حتی زنانِ ناصرالدین شاه هم قلیان کشیدن را ترک کردند و حرام دانستند. اینها چنین قدرتی به هم زده بودند. پس زمانی که انقلاب مشروطیت آغاز شد و چنین حرکتِ بزرگِ اجتماعی اتفاق افتاد طبیعی است که اینها یک پایِ ماجرا باشند. کسی مثل فریدون آدمیت که نمی‌توانید کوچک‌ترین ظنِ همدلی با متولیانِ مذهبی در او پیدا کنید جمله‌یِ معروفی دارد و می‌گوید ما باید این حکم تاریخی را بدهیم و بگوییم که گرچه رهبریِ انقلاب مشروطیت به‌دستِ اهلِ سیاست و روشنفکران بود بدون برانگیختن توده‌ها به‌دستِ روحانیت و آخوندها چنین امری به پیروزی نمی‌رسید. یعنی کسی مثل آدمیت می‌گوید بدون مساعدت و بدون همراهیِ یک بخش از

آخوندها غیرممکن بود مشروطیت پیروز بشود.

- اما در میان روحانیت هم اختلافی جدی وجود داشت. چرا چنین اختلافی پیش آمد؟ کدام تضاد منافع منجر شد که بخشی از روحانیت طرفدار مشروطه شود و بخشی دیگر مخالف آن و کار به جایی می‌رسد که حتی همدیگر را تکفیر می‌کنند؟

یک اینکه بخشی از بزرگانِ عالمانِ شیعی و رهبران دینی‌یی که در انقلاب مشروطیت شرکت کردند با استبداد و ظلمِ پادشاهان قاجار مخالف بودند و آزادی می‌خواستند (حال با درکی که خود از آزادی داشتند). دوم، موضوع تضاد منافع هم بود. موضوعِ برتری‌طلبی میانِ خودِ آخوندها هم مطرح است. اینکه نشان دهند چه کسی حرفِ تعیین‌کننده را می‌زند. یک روحیه‌یِ خاصی درمیانِ آخوندها وجود دارد که اینجا باید به آن توجه کنید. کسروی یک زمانی رئیس دادگاه در یکی از شهرستان‌ها بود و آخوندها مزاحم کارش می‌شدند. او در خاطرات‌اش می‌گوید که جلسه‌ای تشکیل شد در خانه‌یِ فلان کس درباره‌یِ فلان موضوع و به آخوندها گفتم فردا دو نماینده از خودتان بفرستید تا ما دراین‌باره صحبت کنیم. می‌گوید بیرون که آمدم معاون‌ام بسیار ناراحت شد که چرا به اینها گفتید از خودشان نماینده بفرستند؟ خندیدم و گفتم من می‌دانم چه بگویم. میان آخوندها هیچ کس حاضر نمی‌شود کنار برود و دو نماینده‌یِ برگزیده بفرستند. اینها نمی‌توانند دو نماینده از بینِ خودشان انتخاب کنند این‌قدر که برای‌شان مهم است که بگویند چه کسی از چه کسی بزرگتر است و چه کسی حرفِ آخر را می‌زند. این یک سنتِ آخوندی است. پس یک بخش از اختلاف‌ها به این دلیل‌هاست و بخش دیگر به وضعیتِ انقلاب مشروطیت برمی گردد. انقلاب مشروطه که داعیه‌یِ ضددینی نداشت و آن‌چیزی که در قانونِ اساسی آمد این بود که دین حاکم بر این قانونِ اساسی است. قانونِ اساسی مشروطیت که پس از فرمان مشروطیت در آخرین روزهایِ عمر مظفرالدین شاه نوشته شد بیشتر به چگونگیِ تشکیل مجلس و مقررات و جای‌گاهِ آن می‌پردازد. درحقیقت این متممِ قانون اساسی ایران است (که در زمان پادشاهیِ محمدعلی شاه نوشته شد) به‌معنایی‌که امروز از قانون اساسی می‌فهمیم، قانونِ اساسی است. اصلِ اولِ متممِ قانونِ اساسی می‌گوید: «مذهب رسمی ایران اسلام و طریقه حقه جعفریه اثناعشریه است. باید پادشاه ایران دارا و مروج این مذهب باشد» و اصلِ دوم آن می‌گوید که «تشخیص مخالفت قوانین موضوعه با قواعد اسلامیه بر عهده علمای اعلام ادامه‌الله برکات وجود هم بوده و هم هست» و بعد مقرر می‌دارد که «در هر عصری از اعصار

هیئتی که کمتر از پنج نفر نباشد از مجتهدین و فقهای متدینین که مطلع از مقتضیات زمان هم باشند» از میان بیست نفری که «علمای اعلام و حجج اسلام مرجع تقلید شیعه» به مجلس معرفی می‌کنند «به‌سمت عضویت بشناسند تا موادی که در مجلسین عنوان می‌شود به‌دقت مذاکره و غوررسی نموده هریک از آن موارد معنونه که مخالف با قواعد مقدسه اسلام داشته باشد طرح و رد نمایند که عنوان قانونیت پیدا نکند و رأی این هیئت علما در این باب مطاع و متبع خواهد بود و این ماده تا زمان ظهور حضرت حجته عصر عجل‌الله فرجه تغییرپذیر نخواهد بود.» همین «شورای نگهبانِ» امروز جمهوریِ حکومت اسلامی! در دوران سلطنت رضا شاه و محمدرضا شاه هیچ‌گاه این اصل دوم متمم قانون اساسی اجرا نشد اما، به آن دست نزدند حال‌آنکه در چند مورد قانون اساسی را تغییر دادند که‌این خود موضوعِ مهمی است که باید در فرصتِ دیگری به آن پرداخت.

- درست می فرمایید. متمم قانون اساسی چنین بود. ولی قبل از اینکه مشروطه به سرانجام برسد و قانون اساسی نوشته شود، روحانیت دوپاره شده بود.

بله باید مبناهایِ فکری را هم در نظر گرفت. آخوندها یک سازمانِ مرکزی برای هماهنگی نداشتند و مثل کلیسا و مسیحیت نبود که یک دستگاهِ متمرکز وجود داشته باشند و کسی مثل پاپ بالایِ سرشان باشد. حتی اگر کسانی مانند حاج ابوالحسن اصفهانی یا آقای بروجردی مرجع تقلید می‌شدند بالاخره مرجع‌هایِ دیگری هم بودند که حرفِ خودشان را می‌زدند. یک نوع استقلال در درونِ خود این مجتهدانِ بزرگ و فقیهان بزرگ وجود داشت. فرض کنید آخوند خراسانی همه‌یِ آرایِ فردِ بزرگی مثل نائینی را هم قبول ندارد و یک جاهایی نقدش می‌کند. به‌نظر می‌آید که در ماجرایِ مشروطه باید یک نوع انعکاسِ روحِ زمانه در این قشرِ ممتازِ اجتماعی را هم دید. بالاخره بخشی از آخوندها هم مخالف استبداد بودند و عدالت می‌خواستند. اگر نگاه کنید خواسته‌یِ اول مشروطه عدالت بود و عدالت‌خانه می‌خواستند. و جالب اینکه همین عدالت‌خانه‌ای که مردم می‌خواستند، درست است که استبدادِ حکومت را نشانه گرفته بودند اما، بخشِ مهمی از این نهاد دستِ خودِ آخوندها بود. یعنی محکمه‌هایِ شرعی دست آخوندها بود و بنابراین خواستِ عدالت قدرتِ برخی از آنها را هم نشانه می‌رفت.

- پس روحانیتی که در این حوزه منافعی داشت و در داخل ایران ساکن بودند، مخالف مشروطه شدند. امثال شیخ‌فضل‌الله که نسبتی با قدرت حاکمه هم داشتند و این محاکم در اختیار

امثال اینها بود، به همین دلیل مخالف بودند و در مقابل روحانیتی که از این منافع برخوردار نبود، موافق مشروطه بود.

البته موضوع خیلی پیچیده‌تر از این است. دو رهبر و عالمِ دینیِ مشروطه در ایران یعنی آقایان طباطبایی و بهبهانی بعد نشان دادند که چه می‌خواستند و چگونه عمل کردند و چه تفاوت‌هایی میانِ آنها وجود داشته است. توجه داشته باشید که آخوندهایِ پایین زندگی‌شان مثلِ خودِ مردم بود. درست است که دستگاهِ مرجعیت و فقیهانِ بزرگ در مقامِ اجتماعی قشریِ ممتاز بود منتهی ثروت دست همه‌یِ آخوندها که نبود. ثروت دستِ مجتهدانِ بزرگ و فقیهانِ بزرگ و واعظانِ بزرگ بود. آخوندهایِ کوچک که در فلان ده بودند زندگی‌شان در همان حد ده می‌گذشت و اگر رتبه‌ای هم داشتند درحد همان ده و روستا بود. این را هم باید دید. در نامه‌ای که آخوند خراسانی به محمدعلی‌شاه و برای تنبه او می‌نویسد راجع به فساد قاجاریه هم نکاتی آورده است. حتی اینکه قاجاریه باعث شد بخشی از خاک ایران از چنگ ایرانیان بیرون برود. البته آخوند خراسانی در ایران خیلی برجسته بود. یعنی موقعی‌که به محمدعلی شاه می‌خواهد بگوید که آقا نتیجه کارکرد و پی‌آمدهایِ حکومت قاجار برای ایران چه بود راجع به فسادِ قاجاریه و راجعِ به این چیزها زیاد می‌نویسد. به‌خصوص بعد از دوره‌یِ ناصرالدین شاه و در دوره‌یِ مظفرالدین شاه، گرچه دوران کوتاهی است یک دورانِ بسیار ناامنی بود. چون خودِ شاه نمی‌توانست استبدادِ مرکزی را اعمال کند یک دوره‌یِ بی‌سروسامانی شده بود و اینها خیال می‌کردند با شکل‌گیری و تشکیل عدالتخانه و کم کردن استبدادِ شاهی وضع مملکت بهتر می‌شود. اینها را هم باید دید. ازاین‌جهت‌که ایران تنها حکومت شیعه بود سرنوشت آن خیلی برای‌شان مهم بود. چون مفهوم وطن در ذهن اکثر آخوندهایِ ایران مفهوم دینی داشته و دارد و اینکه حکومت ایران تنها حکومت شیعه جهان اسلام بوده و هست.

- به دوره پهلوی بپردازیم. حداقل در ابتدای تاسیس پهلوی، به نظر می‌آید پروژه‌ای که حکومت پیگیری می‌کند، کوتاه کردن دست روحانیت است و خیلی از نهادها که باعث نفوذ روحانیت در جامعه شده بود از اختیار روحانیت خارج شد. بعد از رضا شاه، شیوه مواجهه حکومت با روحانیت، مسیر دیگری رفت. حال یا محمدرضا شاه مذهبی‌تر بود یا اینکه اقتدار پدرش را نداشت، مساله دیگری است. درباره رابطه روحانیت با پادشاهان پهلوی چه می‌شود گفت؟

البته رضاشاه ابتدا می‌خواست رئیس‌جمهور شود اما، با مخالفتِ آخوندها موضوعِ جمهوری را کنار گذاشت. یعنی رضاشاه در ابتدا مسئله‌اش پادشاه‌شدن نبود بلکه به دنبال ریاست جمهوری بود. منتهی آخوندها از جمهوری می‌ترسیدند و درکی که از جمهوری داشتند این بود که دین از بین می‌رود و درنتیجه خیلی مخالفت کردند. بالاخره رضاشاه با آنها ملاقات کرد و قول داد که جمهوری برقرار نمی‌کند و بعد هم دید چه بهتر که شاه شود! از طرفی رضاشاه حواس‌اش جمع بود و به یک عده از آخوندهایِ بزرگ خیلی کاری نداشت. منتهی نگذاشت در امورِ دولتی دخالت کنند. سرِ موضوعِ کشف حجاب روزی که خودِ رضاشاه همسر و دخترانش را بدون حجاب بیرون برد ناراحت بود. رضاشاه در شروعِ کار قبل از شاه شدن در دسته‌هایِ عزاداری عاشورا شرکت می‌کرد. حتی موقعی که سردار سپه بود در روز عاشورا گِل رویِ سرش می‌مالید. کارهایِ دیگری هم کرد که مورد پسند روحانیون بود. مثلاً مدرسه‌یِ بهاییان را بست و به بهاییان اجازه‌یِ فعالیت نداد. منتهی در دوره‌یِ رضاشاه درمجموع اقتدارِ آخوندها خیلی کم شد. اصولاً رضا شاه هیچ قدرتِ بزرگی را دربرابرِ خود برنمی‌تابید.

البته دوران محمدرضاشاه فرق می‌کند. در ابتدایِ این دوران شاه قدرت نداشت و همه‌جا سخن از شاهِ جوان‌بخت بود، شاهی که مثل پدرش نیست، شاهی که در سوئیس تحصیل کرده است و درس خوانده و آدم دموکراتی است و مثل پدرش قُلدر نیست و … دوران محمدرضاشاه دورانِ دیگری است. دورانی که شاه هم بنا به توصیه‌هایی که به او شد و هم اینکه خودش آدمی مذهبی بود وحتی خرافی راه دیگری در پیش گرفت. حتی از دیدنِ امامِ زمان سخن می‌گفت و اینکه هیچ‌کس به اندازه‌یِ او به خدا نزدیک نیست و سخنانی از این دست. محمدرضا شاه مذهبی بود. از نزدیکانش نقل شده است که حتی در انتخاب معلم خاص برای ولیعهد به این موضوع توجه داشت. البته محمدرضا شاه در همان سال‌هایِ نخستِ سلطنت‌اش هم خصلتِ دیکتاتوری را دشت. مثلاً کسی مثل فروغی که این‌همه سهم در حفظِ سلطنت پهلوی داشت و باعث شد که او شاه بماند خیلی زود کنار گذاشت. ازقرار پیش‌نهادِ انگلیس‌ها بوده است که سلسله‌یِ پهلوی منقرض شود و فروغی رئیس‌جمهور شود اما، فروغی نپذیرفت و انتقالِ سلطنت از رضاشاه به محمدرضاشاه را انجام داد. اما، زمان زیادی نگذشت که شاه نتوانست فروغی را تحمل کند و او را برکنار کرد.

محمدرضا شاه با دو جریان مقابله کرد و آنها را مقابلِ خود دید. یکی جریانِ چپ بود و دیگری جریانِ ملی که خیلی سریع رشد می‌کردند.

شاه برای مقابله با این دو جریان به متولیانِ دینی میدان داد. حتی تا نیمه‌هایِ دهه‌ی بیست چیزی به‌نامِ تعلیمات دینی در برنامه‌یِ دبستان‌ها و دبیرستان‌هایِ ایران نبود اما، محمدرضاشاه آموزش دینی را هم وارد نظامِ تعلیم و تربیتِ دبستان و دبیرستان ایران کرد. آیت‌الله قمی را خواستند و او آمد ایران و در زمانِ ورودش به هر شهری با تشریفاتِ خاص از ایشان پذیرایی کردند و با چه عزتی او را آوردند! کسروی چند نوشته‌یِ انتقادی دارد که این چه بساطی است که راه انداخته‌اید؟ پدرتان آن بود و شما تمام دستاوردهایِ پدرتان را از بین می‌برید. یادمان باشد که قرآن‌هایِ آریامهری درست شد و این قرآن را با چه تشریفاتی با حضور تمام رئیسان اداره‌ها و بزرگان هر شهر به شهرها می‌بُردند.

شاه به جریانِ دینی بسیار پر و بال داد و آن سنتی که در دوران‌هایِ صفویه و قاجار در ارتباط با عالمان دینی بود ازسر گرفته شد. حتی در پادگانِ سلطنت‌آباد ارتش ایران مسجد ساخت. در دهه‌یِ محرم در پادگان‌هایی مثل سلطنت‌آباد و … مجلس‌هایِ روضه‌خوانی برپامی‌کردند و آخوند می‌آوردند. در دفترِ تمام فرماندهان بزرگ ارتش ایران عکس امام علی بود. به‌گفته‌یِ برخی فرماندهانِ ارتش نوشته‌ای قاب‌گرفته از شاه به‌عنوانِ غلامِ علی در برخی از این دفترها بود.

این‌که برخی می‌گویند در دورانِ محمدرضاشاه حکومت لائیک بود سخنی است بی‌پایه. البته در دوره‌یِ رضا شاه هم حکومت لائیک نبود. چنان‌چه قانونِ مدنی ایران بر مبنایِ فقه امامیه نوشته شد. در دورانِ وزارتِ دادگستریِ علی‌اکبر خان داور (که گرایش اسلامی نداشت) که دادگستریِ نوین ایران شکل گرفت قانون مدنی ایران را بر مبنایِ فقه اسلامی تنظیم کردند نظیرِ حضانت بچه‌ها، موضوعِ ارث، موضوعِ ازدواج، مسئله‌یِ تعدد زوجه و همه‌یِ اینها بر مبنایِ شرع اسلام و فقه امامیه نوشته شد. ازطرفدیگر، برای اینکه آخوندها را از نان خوردن نیندازند یک عده تغییر لباس دادند و در عدلیه یا دادگستری جدید مشغول به‌کار شدند. هم‌چنین دفترهای ثبتِ اسناد و محضرها را به آخوندها دادند. بیشتر دفترهایِ اسناد رسمی در دستِ جریان‌هایِ دینی بود و آنها را این‌طور راضی کردند. درست است‌که ثبتِ ازدواج را عرفی کردند اما، عرف را به‌دستِ شرع دادند! یعنی چه در زمان رضاشاه و چه در زمان محمدرضاشاه کسی که ازدواج رسمی می‌کرد باید عقد دینی می‌کرد و این عقد دینی باید در دفترِ اسناد رسمی ثبت می‌شد که آن هم عموماً در دستِ آخوندها بود. در دوران ِرضا شاه

چند کار انجام شد که آخوندها را راضی کنند که یکی هم همین بود.

در دورانِ محمدرضاشاه جلبِ رضایت اخوندها خیلی بیشتر از اینها شد. بخشی از آموزش و پرورش را دینی کردند ، فقه و شرعیات را در تحصیلات ابتدایی و متوسطه وارد کردند. در پادگان‌هایِ ارتش روزهایِ تاسوعا و عاشورا دسته‌هایِ سینه‌زنی برقرار کردند.

برای سکولاریسم و لائیسیته دو، سه جا مهم است و باید تغییر شکل داده شود تا هم حکومت و هم جامعه‌یِ مدرن لائیک یا سکولار به‌وجود آید: عرصه‌یِ پزشکی است، آموزش و پرورش است و دیگری ارتش. جز پهنه‌یِ پزشکی که درمجموع موفق عمل شد در عرصه‌هایِ دیگر دین حضور پُررنگ داشت. حتی زمانِ تاج‌گذاری شاه امام جمعه‌یِ تهران آقای سید حسن امامی که البته آخوند باسوادی بود نطق اول در تاج‌گذاری شاه را انجام داد و افتتاح کرد و اعتبارِ دینی به تاج‌گذاری شاه داد.

- گفتید که دو گروه چپ‌ها و ملی‌ها در مقابل شاه بودند. پس احتمالا شاه از جریانهای دینی احساس خطر نمی‌کرد که به سمت آنها چرخید و آنها را تقویت کرد که بتواند جریانهای رقیبش را تضعیف کند. اما در نهایت همان جریانهای مذهبی موفق شدند که حکومت شاه را سرنگون کنند. بعضی از معتقدند که میدان دادن به نیروهای مذهبی در دوره شاه باعث شد که نیروهای سکولار و ملی و نیروهایی که داعیه مذهبی نداشتند حذف شدند و در نتیجه اپوزوسیون دموکرات در مقابل شاه وجود نداشت. وقتی هم که فضا خالی شد یک نیروی دموکرات که بتواند جایش را بگیرد، حضور نداشت. شاه همه نیروهایی که پتانسیل جایگزینی به شکل دموکراتیک را داشتند حذف کرده بود، در نتیجه یک نیروی ارتجاعی جایگزین آن شد. عده‌ای معتقدند که شاه هم در این فاجعه‌ای که ایران با آن مواجه شد نقش و تقصیر داشت.

بله، متأسفانه نه‌تنها تقصیر داشت که علتِ اصلیِ آن خودِ شاه بود. نمونه‌ای بیاورم. در زمینه‌یِ مطبوعات در سال ۱۳۵۲ (پنج سال قبل از انقلاب) روزنامه‌ای مثلِ «توفیق» در دوره‌یِ نخست‌وزیری هویدا بسته شد. چندی بعد و در سال ۱۳۵۳ شصت‌وسه نشریه و روزنامه را طبق یک قانونِ من‌درآوردی لغو انتشار کردند. این جمهوریِ حکومت اسلامی نیست که برای اولین بار مطبوعات را به‌صورتِ فله‌ای بست. می‌دانید طبق چه قانونی در زمانِ نخست‌وزیریِ آقای هویدا که به‌اصطلاح روشنفکرِ کتاب‌خوان هم بود مطبوعات را بستند؟ یک قانون آوردند که

هر نشریه‌ای تیراژاش کمتر از پنج‌هزار و هر روزنامه‌ای که شمارگان‌اش کمتر از سه‌هزار باشد لغو انتشار می‌شود! یک قانونِ من‌درآوردی! حتی نشریه‌هایِ جدیِ آن دوران مثل سپیدوسیاه و فردوسی که خیلی بالاتر از این رقم‌ها تیراژ داشتند بستند.

از سال ۵۲ و۵۳ تا ۵۷ که چهار پنج سال است، ده‌ها نشریه در ایران بسته شد. دوروبَرِ این نشریه‌ها آدم‌هایِ زیادی جمع می‌شدند و می‌توانستند به یک نیرو تبدیل شوند اما، این امکان داده نشد. البته آن آخرها و نزدیکِ انقلاب به چندتایی اجازه‌یِ انتشار نشریه دادند اما، دیگر کار از کار گذشته بود. یعنی حتی در عرصه‌یِ مطبوعات و نیروهایِ مطبوعاتی این‌طور عمل کرد و آنها را از بین برد. یا در زمینه‌یِ تشکل‌ها و حزب‌های خودی حتی ببینید چه کرد! مخالفان که هیچ حقِ فعالیتِ قانونی و علنی در هیچ عرصه‌ای را نداشتند. تأسیسِ حزب رستاخیز اتفاق کوچکی نبود. شاه حتی حزب‌هایِ دولتی را تعطیل کرد. حزبی مثل «ایران نوین» حکومتی بود اما، شبکه‌یِ بسیار وسیعی داشت که در وضعیتِ آزادی نسبی می‌توانست کارهایی بکند اما، شاه آنها را همراهِ دیگر حزب‌های دولتیِ خودساخته منحل کرد. از چپ‌ها که می‌ترسید اما، حتی به نیروهایِ ملی میدان نداد. در واقع دو نیرویِ اصلی که در جامعه‌یِ فکری حضورِ نیرومند داشتند و در عرصه‌یِ سیاست می‌توانستند بسیج و سازماندهی کنند که در روز مبادا با یک جریانِ عقب‌افتاده‌یِ افراطیِ کهنه مثلِ طرفدارانِ ولایت فقیه مقابله کنند این دو نیرویِ بسیار موثر جامعه را کاملاً خلعِ سلاح کرد.

- خیلی کوتاه به وضعیت روحانیت بعد از جمهوری اسلامی هم بپردازیم. اینکه ظاهرا سرنوشت روحانیت با حکومت جمهوری اسلامی گره خورده است. با اینکه همه روحانیون با حکومت جدید همدستی نکردند و بخشی حتی مخالفت کرد و حذف شدند، و عده‌ای ساکت شدند و کناره گرفتند، اما در نهایت سرنوشت آنها به جمهوری اسلامی گره خورد. به نظر شما جمهوری اسلامی، چه تاثیری در سرنوشت روحانیت خواهد گذاشت؟

توجه کنید که این حکومتِ اسلامی، جمهوری نیست و برای اولین بار در تاریخ ایران است که چنین اتفاقی رخ داده است. نه تنها در دورانِ بعد از چیرگیِ عرب‌ها بر ایران بلکه در دورانِ قبل از آن هم برای نخستین بار است که چنین حکومتی را در تاریخ‌مان داریم. البته همیشه در ایران نفوذ دین بوده است و متولیانِ دینی در کنار سلطنت حضور داشتند و حافظ سلطنت بودند و سلطنت هم از آنها حفاظت می‌کرد.

اما، هیچ‌گاه در هیچ دوره‌ای از تاریخِ ما دین خودش به‌عنوانِ یک جریانِ مستقل که حکومت را به دست بگیرد و بخشِ عرفیِ جامعه را کنار بگذارد وجود نداشته است. در دینی‌ترین حکومت‌هایِ ایران هم همواره بخشِ عرفیِ حکومت قدرت را داشته است. در حکومتِ صفویِ شیعه، شاه عباس صفوی موقعی که نمایندگان دولت‌هایِ خارجی را می‌پذیرفت یکی از مراسمِ تشریفات‌اش این بود که در بازارِ اصفهان با او شراب می‌نوشید. یا مثلاً کریم‌خان زند اجازه نمی‌داد که مجتهدان در امرِ عرف و کارهای‌اش دخالت کنند.

درنتیجه برای نخستین بار است که دین آمده است و تمامِ بارِ حکومت و بارِ جامعه را برداشته و می‌گوید من به‌تنهایی همه کار می‌توانم بکنم. والبته شکست هم خورده است. حکومتِ دینی نه حکومت است و نه دین.

توجه بفرمایید که در میان جریان‌هایِ آخوندی و دینی در ایران که حتی امروز با حکومت ایران مخالف هستند کم پیدا می‌کنید کسان و جریان‌هایی که از این حکومت و از امتیازهایِ آن به‌نوعی منتفع نشده باشند. درست است که یک عده‌ای از آنها آزادی‌خواه هستند و نمی‌خواهند ظلم باشد اما، خودِ اینها در یک دوره‌هایی از این حکومت و از امکان‌هایی که این حکومت داشته و دارد (چه از قدرت سیاسی و چه مالی و چه رانت‌هایِ گوناگون) برخوردار و هم‌چنان هم برخوردارند حتی اگر کم باشد و حتی زمانی که مخالف هستند. درنتیجه من فکر می‌کنم سرنوشتِ اسلام در ایران با رویِ‌کارآمدن این حکومت تغییر کرده است. در ایرانِ آینده اسلام به‌آن‌معنایی که در گذشته بود دیگر نخواهد ماند و یک پوست‌اندازیِ بزرگی بعد از این حکومت به وجود خواهد آمد. البته یکی از بدترین کارها این است که در علمِ سیاست و علوم انسانی پیش‌بینی کنیم. پیش‌گویی غیرممکن است. اما، چیزهایی را می‌شود از همین حالا هم دید که یکی هم موضوعِ دین است که در ایران به آن صورتی که در گذشته وجود داشت، دیگر نخواهد بود. بحثام این نیست که دین از بین می‌رود، نه دین از بین نمی‌رود منتهی کارکردِ دین عوض می‌شود. در صحنه‌یِ اجتماع هم باقی می‌ماند منتهی کارکردش به صورت امروز یا آن صورتِ گذشته نخواهد بود. این ماجرا یکی از عبرت‌انگیزترین ماجراهایِ دین در ایران است. این اسلامِ سیاسی این اسلامِ حکومتی دیگر آن اسلامی نیست که بتواند به این سادگی سر بلند کند و بتواند حرفی بزند. اما، بی‌شک در باورِ یک بخشی از مردم خواهد ماند.

▪شما در مورد سرنوشت اسلام و دین صحبت کردید. می‌خواهم

ببینم آیا می‌شود فضایی را تصور کرد که دین باشد ولی روحانیت نباشد؟ نظرتان در مورد آینده این نهاد یا به قول خودتان طبقه ممتاز چیست؟ اینها چه خواهند شد؟

باید دید که وقتی این امکان‌هایِ عجیب و غریب مادی را از اینها بگیرید، چه می‌شود! امکان‌ها و امتیازهای ناحقی که اینها دارند از صادرات و واردات تا همه‌یِ منبع‌هایِ تولید و هزاران میلیارد از فروش نفت و چیزهای دیگر که این روزها در اختیارِ آخوندها و جریان‌هایِ نزدیک به آنهاست، وقتی نباشد همه چیز تغییر می‌کند. بازهم می‌گویم نمی‌توانیم پیش‌بینی کنیم اما، از لحاظ تاریخی می‌شود نمونه‌هایی ذکر کرد. مثلاً در فرانسه به‌علتِ شدتِ عملِ کلیسا تمام دارایی‌هایِ کلیسا را مصادره کردند. البته در فرانسه هیچ‌گاه حکومت دینی نشد و همیشه حکومت در اختیار پادشاهان بود اما، کلیسای کاتولیک خیلی قدرت داشت. در فرانسه جریانِ کاتولیک خیلی رادیکال بود و در سرکوبِ پروتستان‌ها هم خیلی وسیع شرکت می‌کرد و حتی پادشاهان فرانسه را وادار به این سرکوب می‌کرد. درنتیجه بلایی که بعد بر سر کلیسا و کشیشان آمد به‌دلیلِ جریانِ ضد دینیِ بسیارِ شدیدی بود که در فرانسه به‌وجود آمده بود. در نمونه‌ای متفاوت مثلاً در سوئد، سی‌درصد ملک‌هایِ زراعتی در دست کلیسا بود اما، کلیسایِ کاتولیک سوئد کنار آمد و رفورم را پذیرفت و قبول کرد. به‌همین‌دلیل شدت برخورد در سوئد کمتر بود. من اما، فکر نمی‌کنم نمونه‌ی سوئد را در مورد ایران شاهد باشیم. پس می‌توانیم برخی نمونه‌هایِ تاریخی را نگاه کنیم و ببینیم آیا در ایران هم چیزی شبیه این نمونه‌هایِ تاریخی اتفاق می‌افتد یا شدیدتر می‌شود؟ این حکومت هم قدرت سیاسی دارد هم نیرویِ بزرگ نظامی دارد و هم ثروت بی‌کرانِ این مملکت در دست‌شان است. اگر اینها را از آخوندها بگیرند همه چیز تغییر می‌کند و دیگر مثل گذشته و قبل از این حکومت نخواهد بود. آخوندها دیگر به آن جای‌گاهِ پیش از حکومتِ اسلامی باز نمی‌گردند. چگونه جامعه به اینها جواب خواهد داد؟ چگونه این آخوندها خودشان را جمع‌وجور می‌کنند؟ نمی‌شود پیش‌بینی کرد اما، به‌هرجهت عاقبتِ خوشی نخواهند داشت.

* گفت‌وگویِ محمد حیدری با کاظم کردوانی

منبع: دفترهای آسو، شماره‌یِ 11، به‌کوششِ محمد حیدری، تاریخ انتشار: 14، 06، 1399.

1: مطهری مرتضی، جایگاه علم و علما در اندیشه‌ی اسلامی، نوروز، 19

تیر 1381، شماره 369.

نظام قادر نیست در دو جبهه بجنگد

حسن بهگر



بسیاری از ما ایرانیان از وضعیت پیش آمده برای کشورمان متأثر و متأسفیم و خون دل می خوریم. کشور در بیداد و سرکوب و استبداد می سوزد و از جانب دیگرتحریم و گرانی دارو و موادغذایی بر شدت این بحران خانمانسوز افزوده است.

ملایان حاکم برای مقابله با طرح خاورمیانه بزرگ آمریکا، طرح خاورمیانه اسلامی را طراحی کردند. این سیاست برای جمهوری اسلامی با بذل و بخشش سخاوتمندانه از کیسه ی ملت ایران به گروه هایی چون حزب الله و حوثی ها ادامه یافته و برای ملت ایران بسیار سنگین تمام شده است. عدم توجه به معیشت مردم همراه با تحریم همه جانبه ی آمریکا و ندادن آزادی به مردم و ادامه سرکوب و اعدام ها مردم و کشور را در موقعیتی خطرناک قرار داده است. حکومت پاسخگوی مطالبات عادی مردم نیست و با سرکوب و اعدام می خواهد کشور را اداره کند در حالیکه دشمنان ایران با مخارج سرسام آور مزدوران بسیاری را در رسانه ها و مرزهای ایران تجهیز کرده اند و خطری عظیم برای کشور ساخته شده که موجودیت ایران را به مخاطره انداخته است.

به تازگی رژیم برای مقابله با تبلیغات خارجی متوسل به افرادی از اپوزیسیون شده تا از حس استقلال و وطنخواهی آنان برای مقابله با دشمنان خارجی استفاده کند در صورتی که این کار بی ثمر است زیرا این کار حتی اگر اپوزیسیون به رژیم اعتماد کند که نمی کند، بدون رضایت مردم داخل ثمر نخواهد داد.

اگر رژیمی پشتیبانی ملت را نداشته باشد دیر یا زود باید به آغوش خارجی پناه ببرد. رژیم تا ابد نمی تواند در پناه سرکوب و اعدام های بیشتر به حیات خود ادامه بدهد. احزاب و سازمان های سیاسی واقعی تعطیل هستند و اصلاح طلبان با نام های گوناگون در این میان جولان می دهند که نه حرفی برای گفتن دارند و نه کاری برای مردم کرده اند و نه اعتباری نزد مردم دارند و ازهمه بدتر اینکه جلو جلو بیشترشان با آمریکا ساخت و پاخت کرده اند.

پناه بردن به روسیه و چین می تواند موقتاً راه نجاتی برای رژیم باشد ولی در شرایط استیصال پناه بردن به خارجی بدون دادن امتیاز نخواهد بود و این به منزله زیرپا گذاشتن استقلال خواهد بود. در شرایطی که بیش از شش میلیون از اتباع کشور به خارج رانده شده اند که بیشترین آنها را افراد تحصیل کرده و کاردان تشکیل می دهد این راندن سرمایه های حقیقی کشور بخارج ادامه دارد و رژیم با این سیاست نمی تواند با دشمن خارجی مبارزه کند.

در نهایت جبهه ی داخلی سرنوشت رژیم را رقم می زند و این جبهه حال و روزش نیازی به توصیف ندارد.

گفتار درمانی پراکنده در رادیو و تلویزیون و مثلاً انتقاد از خود نمایش مهوع و نخ نمایی است که اعتماد هیچکس را برنمی انگیزد. مقصر اصلی این فاجعه، ندانم کاری و حماقت و جنایت خود رژیم است.

این باز کردن فضای باز سیاسی نیست. همه می دانند خودی ها مصون هستند و رژیم تا بن دندان فاسد و ریاکار است. کیست که نداند رژیم شبانه روز در صدد راه اندازی اینترنت داخلی یا شبکه ملی اطلاعات است تا بسیاری از اخبار را هم فیلتر شده بخورد مردم بدهد. در این صورت وضعیت بدتر خواهد شد و تبلیغات خارجی از طریق تلویزیون های ماهواره ای مؤثرتر عمل خواهد کرد. اگر مردم از داشتن اخبار درست و فیلتر نشده محروم نبودند و اگر از کوچکترین سرگرمی طبیعی منع نمی شدند، رسانه های خارجی نمی توانستند با راه اندازی برنامه موزیک و سریال و غیره تبلیغات زهرآگین را در خانواده ها رواج دهند.

در انقلاب 57 دولت خارجی ما را تهدید نمی کرد و با پیوستگی میلیونی مردم در انقلاب کسی جرأت این کار را نداشت و اگر امروز گروه های تجزیه طلب فعال شده اند به خاطر از دست رفتن وحدتی است که رژیم خودش از میان برده و نیروهای خارجی هم بر آن سرمایه

گذاری کرده اند.

دولتِ ملی یا ملت-دولت (Nation-State) نوع خاصی از دولت ویژه ی جهان مدرن است که ملت در آن حق حاکمیت دارد و در چنین کشوری افراد ملتش شهروند محسوب می‌شوند. بدین ترتیب با منکر شدن حقوق شهروندی و امت نامیدن مردم، جمهوری اسلامی تیشه به ریشه ملت- دولت زده است. تناقض قوی که امروز ایجاد شده است بسیار خطرناک است و دشمنان ایران همین تناقض را تشدید می کنند زیرا موجودیت ایران را نشانه گرفته اند. شک نیست تظاهرات این چند سال اخیر ثابت کرده است که مردم از این حکومت ناراضی هستند و آن را نمی خواهند.

مدتهاست مردم و دولت دو راه متفاوت را برگزیده اند و فقط تهدید خارجی است که مردم را دست به عصا کرده و عبرت از سرنوشت کشورهای ویران شده در خاورمیانه موجب شده که مردم یکپارچه به میدان نیایند. اعمالِ قدرت دولت در سرکوب اعتراضات و جمع کردن آن در مدت کوتاه ظاهراً از امتیازات حکومت بشمار می رود ولی با وجود تبلیغات گسترده و آوردن نادمین به تلویزیون، نتوانسته است اعتماد مردم را جلب کند و مردم نومید و سرخورده همچنان فرار از کشور را برقرار در آن ترجیح می دهند و بیش از شش میلیون از مردم به خارج پرتاب شده اند.

انواع تبعیضات دینی، قومی و جنسیتی هر روز مردم را جدا از همدیگر نگهمیدارد در حالیکه حکومت برای ایستادن در برابر دشمنان خارجی خواستار یک ملت یکپارچه است. نابرابری اقتصادی همراه با نابرابری حقوق سیاسی یک جامعه انفجاری ساخته است.

سماجت و دیوانگی حکومت و تبلیغاتی که هر روز بر این شکاف می افزاید و این دو خط متنافر را بیشتر از هم دور می‌کند و بدین ترتیب هیچ جا این دو خط یکدیگر را قطع نخواهند کرد و قیام مردم و فروپاشی حاکمیت قطعی است زیرا کار به جایی رسیده است که عملاً نمی تواند از ایدئولوژی اش دست بر دارد و حتا در این شرایط هنوز بر مسأله حجاب و سرکوب مردم پافشاری می کند. ولی دیر یا زود در مقابل فشار گازانبری مردم در داخل و فشارخارجی ، از پا درخواهد آمد.

حسن بهگر

۳ مهر ۱۳۹۹

2020-09-24

برگرفته از سایت ایران‌لیبرال

میزگرد : کشتار زندانیان در تابستان 1367.
یکشنبه 27 سپتامبر 2020


کنکاشی دیگر
در کشتار جمعی زندانیان سیاسی و عقیدتی
در تابستان ۱۳۶۷
مشارکت کنندگان در میزگرد:
منیره برادران جواد قاسم آبادی مهران مصطفوی
زمان: 27 سپتامبر 2020 ساعت: 19:00
به وقت اروپای مرکزی
مکان:
• Paltalk messenger
• Category: Europe/Other
• Room: Iran KanKaash
Email: irankankaash@gmail.com

بحران بیکاری در ایران منجر به طغیان اجتماعی میگردد!

امین بیات



بحران بیکاری، فقر و گرانی قادرند در دراز مدت ثبات اجتماعی،سیاسی و اقتصادی را در معرض تهدید و شکندگی کامل قرار بدهند، زمانی که نرخ در صد بیکاری همانند اکنون در ایران بالا باشد ، تاثیر منفی و مستقیم آن بر پیکر جامعه از هر لحاظ قابل رویت و لمس میباشد ، و میتوانند منجر به طغیان اجتماعی علیه جمهوری اسلامی ، گردد.

از آنجائیکه دولت رانت خوار جمهوری اسلامی هم به لحاظ نا کار آمدی و سیاستهای اشتباه مهار جمعیت و عقب ماندگی فکری و نداشتن برنامه جهت رفاه عمومی، نرخ بیکاری با نرخ قابل پذیرش با نرخ رشد اقتصادی بمراتب چند برابراست، وبا توجه به ابعاد بسیار بالا و گسترده بیکاران ، که چه بصورت رسمی و چه بصورت آمار پنهانی ، آنهم با شرایط خالی بودن خزانه کشور در حالت اعمال تحریم های کمر شکن ، وقادر نبودن دولت به فروش نفت و صادرات و واردات ، کم کم حفظ شرایط لرزان فعلی با مصرف ذخیره ارزی کشور برای زنده ما ندن حد اقل اقتصاد و ادامه سیستم موجود، دستگاه هیئت حاکمه را با چالش های عظیم و غیر قابل حل، مواجه ساخته است.

حل معضل بیکاری:

در حال حاضر که در مجموع معضل بیکاری گریبان گیر میلیونها نفر ایرانی شده و همچنین گریبان و گلوی دست اندر کاران رانت خوار جمهوری اسلامی را میفشارد که آخرین نفسها رامیکشد، و بدون تغییرات بنیا دین و راستین و بدون کلک در دخالت ساختار سیاسی ، ادامه حیات اقتصادی رژیم غیر ممکن است، اما ترفندهائیکه رژیم بکار میبرد فروش سرمایه های ملی، واگذاری تمامیت ایران به زیر یوغ حزب کمونیست چین و دولت روسیه، یعنی برای نجات خود و ثروت باد آورده دزدیده شده ازسفره مردم، کشور را مستعمره چین و روسیه میکنند :

– در هر کشوری از جمله ایران جمعیت فعال و طالب گرفتن کار افراد مابین سن 18 تا 65 سالگی است، که آمادگی کارکردن رادارند یعنی شغلی راآموخته اند، یا کسب و کاری را راه اندازی کرده اند، ، و البته دانش آموزان ، دانشجویان، زنان خانه دار، معلولین و غیره را نباید جزو جمعیت فعال آماده کاربه حساب آورد.

در صد نرخ بیکاری نسبت بیکاران به جمعیت فعال کشور حساب میشود، جمعیت فعلی ایران که بالغ بر 85 میلیون نفر است،اگرجمعیت فعال آن 30 تا40 میلیون نفر باشد جمعیت بیکارحدود 25% تا 30% جمعیت فعال کشور است، سران رژیم تلاش میورزند آمار بیکاری را در کشور کم نشان دهند، و این درحالیست که بحران بیکاری فاجعه بار و مردم در تدارک طغیان عمومی هستند.

در ایران سالانه بیش از سیصد هزار نفر فارغ التحصیل دانشگاهی وارد بازار کار میشوند، اما در شرایط بسیار بحرانی اقتصادی و سیاسی حاکم بر جامعه با تحریم اقتصادی بین المللی ، تعداد بسیار اندکی وارد بازار کار کشور میگردند و بقیه به لشگر بیکاران افزوده میگردند، بخشی نیز از سر ناچاری و بیکاری و پیدا نکردن کار مجبور به خارج شدن از کشور میشوند، که این عوامل موجب افزایش هر ساله تعداد بیکاران شده و کل سیستم را با چالش لاینحل اجتماعی، سیاسی و اقتصادی روبرو کرده است.

نرخ بیکاری زنان که نیمی از جمعیت کشوررا تشکیل میدهند بسیار بالاست ، این نرخ بیکاری درحال حاضربیش از 70% جامعه زنان را در بر گرفته است.

نرخ بیکاری در روستاها بمراتب بالاتراز نرخ بیکاری در شهرها است، و اغلب کشاورزان در فقر و فلاکت بسر میبرند، واکثر جوانان آنها درحاشیه شهرها در گرسنگی و بیکاری بسر میبرند، و به آنها تعداد بیشماری از جوانان افغانی نیز اضافه شده است، به اضافه دهها معزل دیگر.

با این توصیف چشم انداز آینده ی بیکاران در ایران ، چگونه دیده میشود؟

از آنجا که نرخ رشد سالانه ی جمعیت ایران رو به افزایش است و پیامدهای غیر استاندارد وبا ندانمکاریهای عقب مانده و پوسیده ی مذهبی نیز آلوده است، انفجار روز افزون جمعیت رو به رشد و غیر قابل کنترل شده است و از جانب دیگر نیروی کار بطورغیرمترقبه

رشد میکد، که اینهم قابل کنترل نیست، یعنی جویندگان کاردرایران برایشان اگر وضع به اینصورت ادامه پیدا کند که ادامه خواهد داشت، چشم انداز روشنی دیگری دیده نمیشود، و بخشی مجبور به مهاجرت اجباری برای جستجوی کار جهت زنده ما ندن خواهند شد و این در حالیست که در اروپا هم وضع اقتصادی بخصوص بعد از شیوع کرونا نا مطلوب شده و از ورود بیکاران با عناوین مختلف جلو گیری میکنند.

بیکاران پنهان:

بیکاران پنهان بمعنی این است که جمعیت کشور که بطور رسمی مشغول کار میباشند و در آمد ماهانه دارند ، اما این درآمد کفاف زندگی آنها را نمیکند ، و کاراضافه آنها موجب افزایش تولید نمیشود ، علاوه بر بیکاران آشکار و معمولی و ثبت شده، بیکارا ن ثبت نشده به آنها اضافه میگردد که بطور رسمی تعداد در صد رسمی بیکاران را مشخص نمیکند، طی سالهای اخیربه این طیف بیکاران پنهان بسیار افزوده شده است.

بطور رسمی و معمولی تولید نا خالص ملی در ایران توسط شاغلین کار ایجاد میگردد، بیکاران پنهانی در کشور تعدادشان به میلیونها نفر میرسد ، که این بیکاران بطور کلی از چرخه ی تولید خارجند.

برای اینکه جلوی رشد بیکاری آشکار و بیکاری پنهان گرفته شود ، بطور روشن نیازمند رشد نرخ تولید مثبت میباشیم که در سالهالی گذشته رشد منفی داشته ، است.

تدابیر جهت کنترل بیکاری در جمهوری اسلامی بهیچوجه انجام نمیگیرد، موسسات دولتی و حتا خصوصی برای آموزش حرفه ای به بیکاران وجویندگان کار که تعدادشان روزافزون است، ارائه داده نمیشود. بهیچوجه موسسات اطلاع رسانی جهت جویندگان کار با خدمات از طریق وزارت کار و جمع آوری اطلاعات لازم جهت متقاضیان کار در سطح کشور ، مورد توجه خاص قرار نمیگیرد، مثلا معافیت مالیاتی ، کمکهای بیکاری، کمک بیمه و بهداشت نگرفتن مالیات بر درآمد، بالا بودن بهره وام جهت تولیدات کوچک، رویهم رفته یک سیاست ضدمردمی در سیستم حاکم است.

ایجاد مشاغل جدید:

در سیستم جمهوری اسلامی با قرار ندادن ارز خارجی که البته امروز ندارند، در اختیار شرکتهای خصوصی که با بر پائی و راه اندازی آنها بخشی از درصد بیکاران را کاهش دهند، یعنی پروژه های مخصوص کار آفرینی در بخش خصوصی تنها در اختیار وابسته گان به مذهب و دولت مذهبی رانت خوار قرار داده شده، و در مناطق توسعه نیافته و عقب نگهداشته شده، اصولا توجهی نمیشود و اقدامی برای بهبود کاریابی انجام نمی گیرد، بیشتر با رشوه و توسعه کاربه افراد واگذار میشود، و نرخ بیکاری در اینگونه مناطق سر سام آور است، در حقیقت مردمان ایران را آگاهانه بسوی فقر و تنگدستی و فحشا میکشانند، نمونه اخیر اینگونه کارآفرینی در مشهد بود که "استان قدس رضوی" با هزاران میلیارد دلار سرمایه زیر پوشش اسلام و تحت نظر خامنه ای و علم الهدا اقدام به باز کردن صیغه خانه ها وبه زبان عام فاحشه خانه در کنار مرقدامام هشتم برای رفاه حال عربها و در آمد آن برای خامنه ای و علم الهدا وآستان قدس، و همچنین "بنیاد مستضعفان" در خدمت اینگونه کاریابی فعالند و در خارج بنیاد علوی با هزاران میلیارد سرمایه در خدمت تروریسم بین المللی و سر مایه گذاری در قمار خانه ها، کازینو ها و خرید هتلهای لوکس و…مشغولند.

عوامل بنیادی بحران بیکاری:

_ اقتصاد جامعه کلن زیر نفوذ و سیطره وابسته گان به دولت مذهبی است مانند آستان قدس رضوی و هزاران شرکت زیر مجموعه آن که این شرکتها و خود آستان قدس در گسترش فساد و دزدی و در دستگاههای اداری و رانت خواری در سطح جامعه بزرگترین جنایت راعلیه بیکاران و بطور کلی علیه قاطبه مردم ایران انجام داده اند.

_ بازار ایران توسط عده ای رانت خوار و سرمایه دار وابسته به دولت و بدون برنامه به رشد بازار کار به چپاول ثروت مردم میپردازند.

_ بانکها که بزرگترین دزدان ثروت مردم هستند ، پس انداز مردم را در سوریه و لبنان و عراق بردند و مسبب بی اعتبار شدن پول ملی در برابر ارز خارجی گردیدند، که اکثرا وابسته به استاندارد بانکی بین المللی و دارای برنامه ناهنجاریهای ساختاری از جمله بهره و سرمایه گذاری هستند و بزرگترین جنایت را علیه مردم در طول چهل سال حاکمیت ننگین اسلامی انجام داده اند.

_سیاست دولت درمورد ارز خارجی وتجارت خارجی که دراختیار پاسداران واسگله های بدون کنترل ونه پرداختن مالیات، چپاول ثروت و مسبب تورم و به تنه چیزی که توجه ندارند رشد اقتصاد و کم کردن رشد بیکاری است، و تنها میتوان ادعا کرد که این جماعت دشمنان بیکاران و کارگران و زحمتکشان مردمان ایران، میباشند.

_ در بخش آموزشی و دانشگاه ، ورد و خروج و گرفتن مدرک هیچگونه قانونی حاکم نیست اکثر قریب باتفاق آخوند ها و سران پاسداران دارای مدارک قلابی ، جعلی هستند و شغل های پر در آمد و بدون باز دهی در خدمت بهبود اقتصاد، میباشد، در کل کشور بعلت نبود آزادی سیاسی ، کارآیی و سرمایه گذاری پائین ترین کارآفرینی را

از خود نشان داده اند.

_ بخش خصوصی و سرمایه گذاری توسط این بخش، در این سالها بهیچوجه مورد توجه قرار نگرفته و همه روابط و سرمایه گذاری قلابی توسط بخش دولتی سپاه و زیر مجموعه آن بنفع جیب خود انجام گرفته است.

_ تا قبل از تحریم ها مسئله اقتصاد، وابسته به فروش نفت بود و تکنولوژی سرمایه داری نیز در کنار فروش نفت بصورت مونتاژ و غیره تا حدودی اقتصاد رابه جلو میبردند اما بعد از تحریم های بین المللی همه روابط اقتصادی در حالت رکود مطلق بسر میبرد و اگر تحریم های جهانی مجددا برقرار شود فاتحه اقتصاد خوانده خواهد شد و ملاها و پاسداران یا باید به قتل عام میلیونها معترض و بیکار دست بزنند یا بساط ترور و خفقان را بر چینند و یا به عتبات و سوریه بروند در غیر اینصورت با مردم بیکار و گرسنه در خیابان خواهند جنگید.

_ فرار مغز ها:

فرار مغز ها، یکی از جنایتکار ترین متد سیستم جمهوری اسلامی علیه بیکاران و متخصصین است که موجب ترک وطن آنها میشود، تحریم اقتصادی، بی ثباتی سیاسی مسبب رشد بیکاری گردیده است وصدالبته سرمایه داری جهانی بدنبال چنین شرایطی میباشد، برنامه های درازمدت توسط "صندوق بین المللی پول" و" بانک جهانی"به سردمداران رژیم دیکته شده و جمهوری اسلامی از روی ناچاری مجبور به قبول کلیه ی برنامه های جنایتکارانه و ضد مردمی و ضد کارگری امپریالیسم، میباشند.

در ایران بدون تغییرات بنیادین در ساختار سیاسی کشور هیچگونه راه حل میانه ویا کناری نیست ، و باید این رژیم از اریکه قدرت سیاسی و اقتصادی دستان خون آشامش کوتاه گردد، تا روزنه های امید به روی مردم باز شود.

یعنی ناهنجاریهای بازار کار از جمله قانون ارتجاعی کارو کلن تمام قانون اساسی رژیم که تماما ضد مردمی و ضد کارگری است پاره کرده به فاضلاب بیندازند، اتحادیه های مستقل کارگری و آزاد برای فعالیت در آینده فعال شوند، و نیروهای ماهر متخصص مردمی در سراسر کشوردر مدارس و دانشکده های فنی با حقوق برابرتعلیم و تربیت شده و تحمیل ایدئولوژی کنار گذاشته شوند.

سیاست پرداخت "یارانه":

یک سیاست ضد مردمی و ضد کارگری در جمهوری اسلامی است که در اثر بیکاری اقشار مختلف جامعه از فارغ التحصیل تا کارگران کارخانجات برای جلو گیری از اعتراض گسترده مردم مجبور به پرداخت یارانه بخوانید صدقه یارانه در کمترین و بی ارزش ترین مقدار بمردم پرداخت میکنند با انواع توطئه و تمسخر ، یارانه از جمله عرضه سبد کالا بعنوان خدمات با توجیها ت بیشرمانه " حمایت ازاقشار کم درآمد" که بگفته سردمداران رژیم بالغ بر 30 میلیون نفر میباشند و باصطلاح در امر مبارزه با فقر توجیه میکنند، پرداخت این یارانه ها سبب میشود که قیمت ها نتوانند هزینه واقعی خانواده ها را روشن کند.

یکی از مسائل مهم درآینده حذف این "یارانه "ها یا صدقه هاست، که دوام آن موجب وخیم ترشدن اوضاع اقتصادی می گردد،اگراین در آمد بعنوان پرداخت یارانه صرف سرمایه گذاری و رشد ترمیم اقتصاد جامعه شود،افزایش تولید موجب افزایش شغل و کاهش بیکاران میگردد.

البته پرداخت یارانه انواع و اقسام دارد: جمهوری اسلامی در توزیع پرداخت یارانه میان مردم غیر مستقیم ترکیبی ازیارانه های ، کنترل قیمت ها، سهمیه بندیها، در مجموع کالاهای مورد مصرف روزانه مردم ، و غیره همچنین قیمت برق، آب و غیره کالاهائی مانند نان، شکر، روغن، برنج، شیر،دارو و… توسط موسسات باصطلاح سازمان حمایت از مصرف کننده زیر نظر مجلس و امروز بصورت آشکار زیر نظر مجلس نظامی امنیتی تامین، میگردد.

دولت نا مشروع بخش اعظم در آمد ارزی را با نرخ 4200 تومان در

مقایسه با ارز 25000 تومان درحال حاضردر اختیارافراد وابسته بدولت و رانت خواران قرار میدهد که مثلا کالای مورد نیاز جامعه رابا ارز ارزان 4200 تومانی وارد کنند یعنی یک نوع کلا ه برداری شرعی پرداخت یارانه غیر مستقیم به واردات را دارا میباشد که به افراد وابسته بدولت پرداخت میشود و رذیلانه اعلام میکنند که فلان مبلغ به کشور برگشت داده نشده، است.

سیستم یارانه در جمهوری اسلامی زیان بزرگی را به اقتصاد کشور تحمیل کرده است و باعث به هدر رفتن منابع مالی و اقتصادی و بکاربری نا مطلوب آن در جامعه بوده یعنی بجای پرداخت " یارانه" سیستم بیمه ی امنیت و رفاه اجتماعی مستقل جایگزین آن شود.

نامه بجا مانده از یک جوان ایرانی برای پدرش:

چند وقت پیش جوانی بام مسعود کرامت اقدام به مهاجرت به استرالیا می کند و دیگر هیچ خبری از او به خانواده و دوستانش نرسید.

پیگیری خانواده اش براین نتیجه ختم شد که به احتمال زیاد در راه مهاجرت جانش را از دست داده است.

نامه:

"بابای خوبم یادت هست می گفتی دوست داری مرد شدنم را ببینی؟ مرد شدم بابا جان، از مردی هم عبور کردم، پسرت امسال به سی سالگی رسید، اینهفته خواهم رفت شاید برای همیشه، می خواهم حاصل سی سال از زندگیت را ببخشی که حرفهایت را زمین گذاشت.

نمی توانستم جواب حرفهایت را بدهم اما حرفهای خودم را برایت میفرستم تا بعد از رفتنم بخوانی.

بابا جان تو در سن سی سالگی چندین سال تجربه داشتی من در سی سالگی چندین سال امید و آرزو. تو در سی سالگی خانه داشتی و پس اندازی ، روی خندان و چهره ای جوان و من یک کفش آهنی که با آن بدنبال کار گشتم و موهای تنگ شده وتارهای سپیدش مابینش. تودرسی سالگی یک مرد بودی ، یک همسر بودی ودرکوچه وخیابان با غرور قدم بر میداشتی و من هر روز ریش و سبیلم را میزدم تا کمتر مسخره شوم، در کوچه ها با سرعت حرکت میکنم تا سرزنش ها و حرف مفتها را کمتر بشنوم. تو درسی سالگی درآغوشت مادرم را داشتی و برادر هشت ساله ام را و من یک دنیا حسرت وبالشت خیس از اشکهای شرم شبانه. تو در

سی سالگی هفت هشت کلاس سواد داشتی و هشت کرور افتخار و من فوق لیسانس دارم که بخاطرش تحقیر می شوم. تو در سی سالگی کشوری داشتی که پیشرفتش مثال زدنی بود و من کشوری که بسرعت جلو افتادن کشور ها از آن مثال زدنیست. تو در سی سالگی کشوری داشتی صلح طلب با یک جهان دوست و من کشوری دارم سلطه طلب با یک جهان دشمن و تهدید و ارعاب از شش جهت. تو در سی سالگی نظم و نظام اقتصادی را تجربه می کردی ومن اقتصاد مقاومتی راهمراه با اختلاس و وابستگی . تو در سی سالگی حاکمی داشتی که ده ها سال بعدت را برنامه ریزی کرده بود و من حاکمی دارم که در مقابل ما فقط به گفتن شرمنده ام اکتفا کرد، وعده ظهور میدهد و نسل نگران و وحشت زده بعد ازمن را به زاد و ولذ تشویق میکند. تو در سی سالگی داعیه انقلاب داشتی و من دغدغه یک لقمه نان جدا از سفره خجالت بار پدر. من میروم نه برای کار، نه برای موفقیت و رفاه ، میروم تا نگاههای غمگین مادرم، آرزوها و حرفهای فرو خفته تو و پرسشهای ابلیس گونه مردم پیش از این زجرم ندهد. ترجیح میدهم در غربت آواره شوم تا در یکی از ثروتنمد ترین کشورهای جهان مثل یک سگ ولگرد زندگی کنم فرزند تو مسعود کرامت . “

یادش گرامی باد

20.09.2020

آکسیون اعتراضی در پاریس علیه مجازات اعدام



آکسیون اعتراضی ایرانیان آزادی‌خواه در میدان حقوق بشر پاریس

شنبه 29 شهریورماه 1399 (19 سپتامبر 2020)

به دعوت چند انجمن مقیم فرانسه (رجوع کنید به اعلامیه‌ی آن ها در همین صفحه)، بیش از صد تن از ایرانیان آزادی‌خواه مدافع حقوق بشر و مخالف مجازات اعدام؛ با شعار «اعدام بس»؛ در اعتراض به جنایات جمهوری اسلامی و از جمله اعدام نوید افکاری، گردهم آمدند آمدند و یک‌پارچه و یکصدا

خواستار لغو مجازات اعدام، توقف هرگونه شکنجه و آزادی بدون قید و شرط همه‌ی زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران شدند.

باشد تا این کوشش جمعی با ایجاد کارزاری جهانی، تا دستیابی به اهداف فوق ادامه یابد!




Portons la voix des manifestants Iraniens
victimes de la répression en novembre 2019.
پژواک صدای جانباختگان
خیزش آبان ماه ۹۸ باشیم!
هماهنگی ایرانیان - پاریس


Prisonniers politiques condamnés à mort en iran
IRAN
Abolition de la peine de mort
Laïcité
Respect des Droits Humains
Ligue républicaine des socioux-démocrates laïques d'Iran
NON !
A la République Islamique d'Iran
OUI !
A la liberté, la démocratie, la laïcité pour l'Iran
Chômage = Pauvreté et Faim
La République Islamique d'IRAN :
La Torture et les exécutions à mort continuent
Non à la République Islamique en Iran !
Non à la Dictature en Iran !


LIBEREZ LES PRISONNIERS
POLITIQUES ET D'OPINION
EN IRAN


IRAN
Abolition de la peine de mort
Laïcité
Respect des
Agissons ensemble contre la peine capitale
pour 11 jeunes prisonniers politiques iraniens
participants à la manifestation du novembre 2019.
Amirhossein Moradi, Mohammad Rajabi et Saeed Tamjidi
trois jeunes manifestants ont été condamnés à mort en Iran
LIQUE-ISLAMIQUE
TIE-ET LA-JUSTICE SOCIALE


زندانیان سیاسی - عقیدتی
را در ایران آزاد کنیم!
Libérons
Tous Les militant(e)s
Emprisonné(e)s
Pour leurs convictions
Politiques ou religieuses
En Iran !
LIBEREZ LES PRISONNIERS
POLITIQUES ET D'OPINION
EN IRAN


LIBEREZ LES PRISONNIERS
POLITIQUES ET D'OPINION
EN IRAN
IRAN
Abolition de la
peine de mort
Laïcité
Respect des
DROITS Humains
Portons la voix des manifestants Iraniens
victimes de la répression en novembre 20
A LA REPUBLIQUE ISLAMIQUE
LA LIBERTE, LA DEMOCRATIE ET LA JUSTICE SOCIALE
lique islamique d'Iran


Emprisonné(e)s
Pour leurs convictions
Politiques ou religieuses
En Iran !
IRAN
NON A LA REPUBLI
OUI A LA LIBERTE, LA DEMOCRA
NON à la république islamique d'I
NO to the Islamic Republic of Ir
نه به جمهوری اسلامی ایران


Navid Afkari
1993-12 Septembre 2020
Exécuté par « La République Islamique »
Ses mots à la veille de son assassinat :
« Ils possèdent des Cordes,
Ils cherches un cou »
نویدافکاری، قهرمان کشتی، ۲۷ ساله
«فهمیدم برای طناب شان، دنبال گردنی می گردند»


زندانیان سیاسی-عقیدتی
را در ایران آزاد کنیم!
Libérons
Tous Les militant(e)s
Emprisonné(e)s
Pour leurs convictions
Politiques ou religieuses
En Iran !
WIFI GRATUIT

همدردی با خانواده نوید افکاری



ما هم مانند همه ایرانیان سراسر جهان،

با خانواده محترم نوید افکاری همدرد هستیم.

شبکه همبستگی برای حقوق بشر در ایران

ما هم با قلبی آکنده از درد و غم، شکنجه و کشتن نوید افکاری پهلوان به دست حکومتگران را محکوم می کنیم. این فاجعه غم انگیز، ۴۱ سال است که در ایران تکرار می شود و هم چنان ادامه دارد!

ما نیز با خانواده نوید افکاری، به ویژه با مادر رنج دیده او، بهیه نامجو و مردم ایران همدرد و سوگواریم.

شکنجه و قتل نوید افکاری یکبار دیگر به تمام مدافعان حقوق بشر در ایران و جهان هشدار می دهد که تأخیر در برپائی یک جنبش جهانی دادخواهی و آزادی زندانیان سیاسی-عقیدتی جایز نمی باشد.

ما باید بر بازدید نمایندگان ویژه سازمان ملل و نهادهای حقوق بشری جهانی از زندان های جمهوری اسلامی پافشاری کنیم.

ما باید برای گشودن پرونده جنایات۴۱ ساله حکومت اسلامی علیه بشریت، در یک دادگاه کیفری بین المللی بکوشیم.

اگر در این راه کوتاهی کنیم، مطمئنان، زندان، شکنجه و اعدام نویدها، با اتهامات دروغین هم چنان ادامه خواهد داشت.

شبکه همبستگی برای حقوق بشر در ایران

سپتامبر ۲۰۲۰ برابر با شهریور ۱۳۹۹

امضاء:

۱ – انجمن ایرانیان نیویورک – نیوجرسی

۲ – انجمن تئاتر ایران و آلمان ـ کلن

۳ – انجمن جمهوری خواهان آلمان و هلند

۴ – انجمن جمهوریخواهان ایران – پاریس

۵ – انجمن حقوق بشر و دموکراسی برای ایران – هامبورگ

۶ – انجمن زنان ایرانی – مونترال

۷ – انجمن ایرانیان تگزاس

۸ – انجمن فرهنگی ایران و سوئیس

۹ – بنیاد اسماعیل خویی

۱۰ – مادران پارک لاله ایران

۱۱- حامیان مادران پارک لاله – دورتموند

۱۲- حامیان مادران پارک لاله – هامبورگ

۱۳- حامیان مادران پارک لاله – فرزنو

۱۴- شبکه همبستگی ملی فرزنو – کالیفرنیا

۱۵- شبکه نه به جمهوری اسلامی – اسلو

۱۶- شبکه نه به جمهوری اسلامی – استکهلم

۱۷- شبکه نه به جمهوری اسلامی – پاریس

۱۸- شبکه نه به جمهوری اسلامی – لندن

۱۹- شبکه نه به جمهوری اسلامی – تورونتو

۲۰- شبکه نه به جمهوری اسلامی – مونترال

۲۱- شبکه نه به جمهوری اسلامی – شمال کالیفرنیا

۲۲- شبکه نه به جمهوری اسلامی – لوس آنجلس

۲۳- شبکه نه به جمهوری اسلامی – جنوب کالیفرنیا

۲۴- شورای هماهنگی جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران

۲۵- فدراسیون اروپرس

۲۶- کانون مدافعان حقوق بشر کردستان

۲۷- کار گروه حقوق بشر همبستگی جمهوری خواه ایران

۲۸- کمیته مستقل ضد سرکوب شهروندان ایرانی – پاریس

۲۹- کمیته دفاع از حقوق بشر در ایران – شیکاگو

۳۰- کمپین دفاع از زندانیان سیاسی و مدنی

۳۱- کمیته همبستگی برای حقوق بشر در ایران – نروژ

۳۲- مادران صلح مونترال

۳۳- نهاد «همه حقوق بشر، برای همه، در ایران»

۳۴- همبستگی برای حقوق بشر در ایران – کلگری

۳۵- همبستگی جمهوری خواهان ایران (هجا) – مونترال

۳۶- همبستگی جمهوری خواهان ایران (هجا) – ونکوور

۳۷- همبستگی جمهوری خواهان ایران (هجا) – نیویورک